

شناسایی جایگاه زلیخا در متون نظم و نثر ادبیات فارسی تاجیکی در قرون ۱۰ تا ۱۵ میلادی

محمد همت کوهسار^۱، علی محمدی خراسانی^۲

۱. مربی، گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران

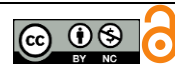
۲. دکترای علوم زبان شناسی، دانشکده زبان، ادبیات، شرق شناسی و میراث خطی آکادمی علوم، دوشنبه، تاجیکستان

* ایمیل نویسنده مسئول: mohammadikhorasani@gmail.com

چکیده

داستان یوسف و زلیخا یکی از ماندگارترین و تأثیرگذارترین روایت‌های دینی و ادبی در سنت فارسی تاجیکی است که در طی قرون متمادی زمینه‌ساز آفرینش آثار متعددی در حوزه تفسیر، نثر روایی، شعر غنایی و ادبیات عرفانی شده است. در این میان، شخصیت زلیخا جایگاهی ویژه یافته و از یک شخصیت فرعی در روایت دینی به چهره‌ای پیچیده، نمادین و چندلایه در ادبیات فارسی تبدیل شده است. پژوهش حاضر با هدف شناسایی جایگاه زلیخا در متون نظم و نثر ادبیات فارسی تاجیکی از قرن دهم تا پانزدهم میلادی انجام شده و تلاش می‌کند روند تحول این شخصیت را در متون مختلف بررسی و تبیین کند. روش پژوهش توصیفی - تحلیلی است و داده‌ها از طریق مطالعه و تحلیل متون تفسیری، روایی و منظوم مرتبط با داستان یوسف و زلیخا گردآوری شده‌اند. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که در متون منثور، به‌ویژه تفاسیر و قصص الانبیاء، زلیخا عمدتاً در چارچوبی اخلاقی و دینی معرفی می‌شود و نقش او بیشتر در ارتباط با آزمون حضرت یوسف، اعتراف به خطا و آشکار شدن حقیقت معنا می‌یابد. با این حال، گسترش روایت در متون تفسیری و داستانی موجب شده است که ابعاد عاطفی و انسانی شخصیت او نیز برجسته شود. در متون منظوم، به‌ویژه در آثار سنایی، عطار، مولوی، سعدی و جامی، زلیخا به تدریج از جایگاه یک زن عاشق فراتر می‌رود و به نمادی از عشق، طلب، رنج، ملامت و تحول معنوی تبدیل می‌شود. اوج این تحول در منظومه یوسف و زلیخای جامی مشاهده می‌شود؛ جایی که زلیخا مسیری طولانی از عشق زمینی تا کمال روحانی را طی می‌کند. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که ادبیات فارسی تاجیکی با بازآفرینی مستمر این شخصیت، توانسته است زلیخا را به یکی از مهم‌ترین نمادهای عشق و دگرگونی در سنت ادبی و عرفانی فارسی تبدیل کند.

کلیدواژه‌گان: زلیخا، یوسف، ادبیات فارسی تاجیکی، متون منثور، متون منظوم، عشق عرفانی، ادبیات کلاسیک فارسی



شیوه استناددهی: کوهسار، محمد همت، و محمدی خراسانی، علی. (۱۴۰۶). شناسایی جایگاه زلیخا در متون نظم و نثر ادبیات فارسی تاجیکی در قرون ۱۰ تا ۱۵ میلادی. گنجینه زبان و ادبیات فارسی، ۵(۳)، ۱-۱۵.

© ۱۴۰۶ تمامی حقوق انتشار این مقاله متعلق به نویسنده است. انتشار این مقاله به‌صورت دسترسی آزاد مطابق با گواهی (CC BY-NC 4.0) صورت گرفته است.

تاریخ ارسال: ۲ اسفند ۱۴۰۴

تاریخ بازنگری: ۱۳ تیر ۱۴۰۵

تاریخ پذیرش: ۲۰ تیر ۱۴۰۵

تاریخ چاپ اولیه: ۱۳ مرداد ۱۴۰۵

تاریخ چاپ نهایی: ۱ مهر ۱۴۰۶

The Treasury of Persian Language and Literature

Identifying the Position of Zulaikha in the Poetic and Prose Texts of Persian-Tajik Literature from the 10th to the 15th Centuries CE

Mohammad Hemat Kohsar¹, Ali Mohammadi Khorasani^{2*}

1. Instructor, Department of Persian Language and Literature, Payame Noor University, Tehran, Iran

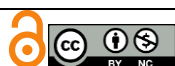
2. PhD in Linguistics, Faculty of Language, Literature, Oriental Studies and Written Heritage, Academy of Sciences, Dushanbe, Tajikistan

*Corresponding Author's Email: mohammadikhorasani@gmail.com

Abstract

The story of Joseph and Zulaikha is one of the most enduring and influential religious and literary narratives in the Persian-Tajik tradition. Over the centuries, it has inspired numerous works in Qur'anic exegesis, narrative prose, lyrical poetry, and mystical literature. Within this narrative tradition, Zulaikha gradually emerged from a secondary figure in a religious account into a complex, multidimensional, and highly symbolic literary character. The present study aims to identify the position of Zulaikha in the poetic and prose texts of Persian-Tajik literature from the tenth to the fifteenth centuries CE and to examine the process through which her image evolved across different literary genres. The research employs a descriptive-analytical method and is based on the examination of major exegetical, narrative, and poetic texts related to the story of Joseph and Zulaikha. The findings indicate that in prose sources, particularly Qur'anic commentaries and prophetic narratives, Zulaikha is generally portrayed within a moral and religious framework. Her significance is primarily connected to Joseph's spiritual trial, the manifestation of his chastity, and her eventual confession of guilt. Nevertheless, the expansion of the narrative in Persian prose traditions gradually enriched her emotional and human dimensions, allowing her to become a more developed literary figure. In poetic texts, especially in the works of Sana'i, Attar, Rumi, Sa'di, and Jami, Zulaikha transcends the role of a merely passionate woman and becomes a symbol of love, longing, suffering, blame, perseverance, and spiritual transformation. The highest stage of this development can be observed in Jami's *Yusuf va Zulaikha*, where she undergoes a profound journey from earthly desire to spiritual fulfillment. The study demonstrates that Persian-Tajik literature continuously reinterpreted and reconstructed Zulaikha's character, transforming her into one of the most significant symbols of love, inner change, and mystical aspiration in the Persian literary tradition. As a result, her literary position reflects not only evolving perceptions of love and spirituality but also the broader creative engagement of Persian writers with religious narratives and symbolic expression.

Keywords: Zulaikha, Joseph, Persian-Tajik Literature, Prose Texts, Poetic Texts, Mystical Love, Classical Persian Literature



How to cite: Kohsar, M. H. & Mohammadi Khorasani, A. (2027). Identifying the Position of Zulaikha in the Poetic and Prose Texts of Persian-Tajik Literature from the 10th to the 15th Centuries CE. *The Treasury of Persian Language and Literature*, 5(3), 1-15.

© 2027 the authors. This is an open access article under the terms of the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) License.

Submit Date: 21 February 2026

Revise Date: 04 July 2026

Accept Date: 11 July 2026

Initial Publish: 04 August 2026

Final Publish: 23 September 2027

مقدمه

داستان یوسف و زلیخا در قلمرو ادبیات فارسی تاجیکی از آن دسته روایت‌هایی است که از محدوده یک قصه دینی فراتر رفته و به یکی از کانون‌های مهم تخیل ادبی، تأویل عرفانی، تصویرپردازی عاشقانه و بازنمایی اخلاقی انسان تبدیل شده است. این داستان در اصل بر محور سرگذشت یوسف شکل می‌گیرد، اما در سنت ادبی فارسی، زلیخا چنان اهمیت می‌یابد که به تدریج از جایگاه فرعی و وابسته به قهرمان اصلی روایت بیرون می‌آید و خود به شخصیتی مستقل، چندلایه و تأویل‌پذیر بدل می‌شود. در سنت تفسیری اسلامی، نام زلیخا در متن قرآن نیامده و از او بیشتر با عنوان «زن عزیز» یاد شده است، اما تفاسیر فارسی و عربی، قصص الانبیاء، روایت‌های صوفیانه و آثار منظوم فارسی، این شخصیت را با نام، گذشته، عاطفه، میل، خطا، اعتراف، توبه و سرانجام تحول معنوی معرفی کرده‌اند؛ همین روند سبب شده است که جایگاه زلیخا در ادبیات فارسی تاجیکی نه یک جایگاه ثابت، بلکه جایگاهی در حال تحول باشد. در سنت قرآن‌پژوهی فارسی نیز تصریح شده است که بسیاری از عناصر روایی پیرامون زلیخا از مسیر تفسیر و روایت به ادبیات راه یافته‌اند و همین امر تفاوت میان روایت قرآنی و بازآفرینی ادبی را روشن می‌کند (1). تفسیر نمونه نیز در تحلیل آیات سوره یوسف، بر این نکته تأکید می‌کند که داستان، بیش از آنکه صرفاً ماجرای عشق زمینی باشد، صحنه‌ای برای آشکار شدن پاکدامنی، آزمون نفس، و غلبه ایمان بر خواست (2). با وجود این، ادبیات فارسی تاجیکی همین موقعیت تفسیری را توسعه داده و از زلیخا شخصیتی ساخته است که میان گناه و توبه، هوس و عشق، مجاز و حقیقت، و ملامت و رستگاری حرکت می‌کند.

اهمیت بررسی جایگاه زلیخا در قرون ۱۰ تا ۱۵ میلادی از آن‌روست که این دوره، دوره شکل‌گیری، گسترش و تثبیت بسیاری از الگوهای بنیادین ادبیات فارسی تاجیکی است. در این فاصله تاریخی، نثر تفسیری فارسی، قصه‌پردازی دینی، شعر تعلیمی، غزل

عاشقانه، مثنوی عرفانی و منظومه‌های روایی به تدریج امکانات خود را برای بازسازی شخصیت‌های دینی و روایی آشکار می‌کنند. تاریخ ادبیات فارسی نشان می‌دهد که از قرون نخستین اسلامی، داستان‌های دینی به صورت گسترده وارد شعر و نثر فارسی شدند و شاعران و نویسندگان از آنها برای بیان اندیشه‌های اخلاقی، عرفانی و غنایی بهره بردند (3). از سوی دیگر، سبک‌شناسی نثر و شعر فارسی نشان می‌دهد که تغییر شیوه بیان از نثر ساده تفسیری به نثر آراسته و سپس به شعر عرفانی، موجب تغییر در نوع شخصیت‌پردازی و تصویرسازی نیز شده است (4). در چنین بستری، زلیخا دیگر فقط شخصیتی روایی نیست که در برابر یوسف قرار گیرد؛ او به نشانه‌ای ادبی تبدیل می‌شود که از طریق آن می‌توان فهم شاعران و نویسندگان را از عشق، زن، گناه، زیبایی، اراده، تمنای انسانی و امکان تعالی بررسی کرد. در متون تفسیری، زلیخا غالباً در مقام آزمون یوسف و نمونه غلبه نفس ظاهر می‌شود، اما در شعر عرفانی، به‌ویژه از سنایی تا جامی، همین شخصیت می‌تواند نمونه عاشقی باشد که از صورت به معنا و از خواست به حقیقت راه می‌یابد (5). بنابراین، بررسی جایگاه زلیخا در این دوره، درواقع بررسی نحوه حرکت یک شخصیت از حاشیه روایت دینی به مرکز تخیل ادبی و عرفانی است.

در ادبیات فارسی تاجیکی، داستان یوسف و زلیخا به دلیل پیوند با مفاهیمی چون جمال، عصمت، عشق، ابتلا، ملامت، فراق و وصال، استعداد فراوانی برای بازآفرینی داشته است. جمال یوسف در شعر فارسی اغلب نماد زیبایی مطلق یا جلوه محبوب ازلی دانسته شده و عشق زلیخا نیز گاه نشانه شیفتگی نفس به صورت و گاه نشانه طلب روح برای رسیدن به حقیقت تعبیر شده است. در آثار صوفیانه، عشق نه فقط یک تجربه عاطفی، بلکه نیرویی دگرگون‌کننده است که می‌تواند سالک را از خودبینی و تعلقات حسی عبور دهد؛ چیتیک در توضیح سنت عرفانی فارسی، عشق را در جهان‌بینی مولوی نیرویی می‌داند که انسان را از سطح ظاهر

به باطن هستی می‌برد (6). شمول نیز در بررسی ابعاد عرفانی اسلام نشان می‌دهد که زبان عشق در تصوف، غالباً با واژگان انسانی و زمینی آغاز می‌شود، اما در نهایت به بیان رابطه انسان و امر الهی می‌رسد (7). همین منطق عرفانی سبب شده است که عشق زلیخا، با وجود آغاز مسئله‌مند و زمینی خود، در آثار برخی شاعران به تمثیلی از حرکت روحانی تبدیل شود. البته این تحول در همه متون یکسان نیست؛ برخی متون او را خطاکار و اغواگر می‌بینند، برخی او را عاشق ملامت‌زده معرفی می‌کنند، و برخی دیگر، به‌ویژه در منظومه جامی، او را به مقام عاشق رستگار و دگرگون‌شده می‌رسانند (8). بنابراین، پرسش اصلی این نیست که زلیخا در داستان چه کرده است، بلکه این است که ادبیات فارسی تاجیکی با او چه کرده و چگونه او را به حامل معناهای گوناگون تبدیل کرده است.

مسئله اصلی مقاله حاضر شناسایی جایگاه زلیخا در متون نظم و نثر ادبیات فارسی تاجیکی از قرن ۱۰ تا ۱۵ میلادی است. این مقاله بر آن است که نشان دهد زلیخا در متون متثور، به‌ویژه تفاسیر و قصص الانبیاء، بیشتر در چارچوب اخلاقی، دینی و روایی معرفی می‌شود، درحالی‌که در متون منظوم، به‌ویژه شعر عرفانی و منظومه‌های عاشقانه، جایگاه او گسترش می‌یابد و به سطح نمادین می‌رسد. در ترجمه تفسیر طبری، داستان یوسف همچنان به روایت قرآنی نزدیک است و زلیخا در پیوند با آزمون و پاکدامنی یوسف معنا پیدا می‌کند (9). در تفسیر سوراآبادی، عناصر روایی و عاطفی پررنگ‌تر می‌شود و شخصیت زلیخا جزئیات بیشتری می‌یابد (10). در کشف‌الاسرار میبیدی، ظرفیت عرفانی داستان برجسته می‌شود و روایت قرآنی زمینه‌ای برای تأمل در عشق، ابتلا و سلوک می‌گردد (11). در قصص الانبیاء نیشابوری نیز جنبه داستانی و روایی زلیخا تقویت می‌شود و او از یک عنوان قرآنی به چهره‌ای داستانی با عاطفه و سرنوشت تبدیل می‌شود (12). در سوی دیگر، شاعران بزرگی چون سنایی، عطار، مولوی، سعدی و جامی از زلیخا برای

بیان تجربه عشق، ملامت، شیفتگی و تعالی بهره می‌برند؛ عطار در سنت تمثیلی و عرفانی خود، عشق را نیرویی می‌داند که می‌تواند ظاهر هویت انسانی را درهم بشکند و انسان را به مرحله‌ای تازه برساند (13). هدف این مقاله تحلیل همین جابه‌جایی معنایی و ادبی است؛ یعنی بررسی اینکه زلیخا چگونه از زن عزیز مصر به یکی از نشانه‌های مهم عشق و تحول در ادبیات فارسی تاجیکی تبدیل می‌شود.

مبانی روایی، مفهومی و روش‌شناسی پژوهش

بررسی جایگاه زلیخا در ادبیات فارسی تاجیکی نیازمند تفکیک میان چند سطح روایی و مفهومی است. سطح نخست، روایت قرآنی است که در آن نام زلیخا ذکر نمی‌شود و شخصیت او از خلال کنش‌هایی چون مراوده، بستن درها، تعقیب یوسف، اتهام، اعتراف و سرانجام آشکار شدن حقیقت شناخته می‌شود. مکارم شیرازی در تفسیر آیات مربوط به زن عزیز، این بخش از داستان را صحنه تقابل میان خواهش نفس و پناه بردن یوسف به خداوند می‌داند (2). خرمشاهی نیز در بحث‌های قرآن‌پژوهانه خود به این نکته توجه دارد که بسیاری از نام‌ها و جزئیات مشهور قصه‌های قرآنی در متن قرآن نیامده و از طریق تفاسیر، روایات و فرهنگ دینی در ذهن مخاطبان تثبیت شده‌اند (1). این نکته برای فهم زلیخا اهمیت بنیادی دارد، زیرا شخصیت او در ادبیات فارسی نه صرفاً بر اساس متن قرآنی، بلکه بر اساس شبکه‌ای از تفسیرها، قصه‌ها، حکایت‌ها و تأویل‌های عرفانی ساخته شده است. در این معنا، زلیخا شخصیتی است که میان متن مقدس و تخیل ادبی قرار دارد؛ او از قرآن آغاز می‌شود، در تفسیر نام و چهره می‌یابد، در قصص الانبیاء به داستان تبدیل می‌شود، و در شعر عرفانی به نماد عشق و طلب ارتقا پیدا می‌کند. همین مسیر نشان می‌دهد که جایگاه او را باید نه در یک متن واحد، بلکه در جریان تاریخی بازآفرینی ادبی جست‌وجو کرد.

سطح دوم، روایت تفسیری و قصه‌پردازانه است. در ترجمه تفسیر طبری، ساختار اصلی داستان بر محور یوسف و آزمون او باقی می‌ماند و زن عزیز در حکم عاملی است که پاکدامنی یوسف را آشکار می‌کند (9). در تفسیر سوراآبادی، روایت با جزئیات بیشتری همراه می‌شود و رابطه زلیخا و یوسف از یک مواجهه کوتاه به صحنه‌ای عاطفی‌تر و داستانی‌تر تبدیل می‌گردد (10). در قصص الانبیاء نیشابوری، عناصر روایی، عاطفی و گاه افسانه‌ای بیشتر می‌شود و خواننده با زلیخایی روبه‌رو می‌شود که گذشته، تمنای درونی، رنج عشق و سرنوشت دارد (12). چنین توسعه‌ای در سنت قصه‌پردازی دینی، راه را برای ورود زلیخا به ادبیات منظوم باز می‌کند؛ زیرا شعر برای شخصیت‌پردازی عاطفی و نمادین، نیازمند جزئیاتی است که متن قرآنی به صورت موجز و هدایت‌گرانه از آنها عبور کرده است. میبیدی در کشف‌الاسرار با آنکه مفسر قرآن است، به سبب زبان عرفانی و تأویلی خود، قصه یوسف را از سطح گزارش روایی فراتر می‌برد و آن را به میدان تأمل درباره عشق، ابتلا و سرّ هدایت تبدیل می‌کند (11). بنابراین، مبنای روایی مقاله بر این اصل استوار است که تصویر زلیخا در ادبیات فارسی تاجیکی حاصل تعامل میان ایجاز قرآنی، تفصیل تفسیری، قصه‌پردازی دینی و تخیل شاعرانه است.

سطح سوم، مفهوم عشق و نسبت آن با شخصیت زلیخا است. اگر عشق زلیخا صرفاً به معنای خواهش نفسانی فهمیده شود، جایگاه او در داستان محدود به خطا و اغوا خواهد بود؛ اما اگر عشق او در مسیر تحول و تأویل عرفانی قرار گیرد، شخصیت او قابلیت تبدیل شدن به نمونه‌ای از سلوک و دگرگونی را پیدا می‌کند. زرین‌کوب در بحث از میراث صوفیانه، نشان می‌دهد که تصوف فارسی بارها از تجربه‌های انسانی و عاطفی برای بیان مفاهیم بلند عرفانی بهره برده است (14). ارنست نیز در معرفی سنت تصوف تأکید می‌کند که زبان صوفیانه غالباً میان ظاهر شریعت، باطن معرفت و تجربه عاشقانه رابطه‌ای پیچیده برقرار می‌کند (15). بر

همین اساس، زلیخا در شعر صوفیانه فقط زنی گرفتار خواهش نیست، بلکه می‌تواند نمونه انسانی باشد که از طریق رنج عشق، خودخواهی و تعلق خود را از دست می‌دهد. چیتیک در تحلیل اندیشه مولوی، عشق را اصل حرکت هستی و عامل تبدیل انسان از خودمحوری به خداجویی معرفی می‌کند (6). این نگاه برای تفسیر زلیخا اهمیت دارد، زیرا در برخی آثار منظوم، عشق او در آغاز با صورت یوسف آغاز می‌شود، اما در پایان به حقیقتی برتر راه می‌برد. در این چارچوب، خطای نخستین زلیخا حذف نمی‌شود، اما در مسیر تحول معنوی معنا می‌یابد؛ یعنی ادبیات عرفانی او را نه کاملاً تبرئه می‌کند و نه در سطح گناه تثبیت می‌نماید، بلکه او را در فرآیند دگرگونی می‌فهمد.

سطح چهارم، مفهوم «جایگاه» است. مراد از جایگاه زلیخا در این مقاله، صرفاً حضور نام او در متون نیست، بلکه مجموعه موقعیت‌هایی است که متن برای او می‌سازد: جایگاه روایی، جایگاه اخلاقی، جایگاه عاطفی، جایگاه عرفانی و جایگاه ادبی. در جایگاه روایی، زلیخا عاملی برای پیشبرد داستان یوسف است و آزمون پاکدامنی او را ممکن می‌کند. در جایگاه اخلاقی، او چهره‌ای است که از طریق خطا، ملامت، اعتراف و توبه معنا پیدا می‌کند. در جایگاه عاطفی، زلیخا عاشقی است که گرفتار جمال یوسف می‌شود و از شدت عشق، آرامش، حیثیت و قدرت اجتماعی خود را از دست می‌دهد. در جایگاه عرفانی، او نماد روحی است که از مجاز به حقیقت می‌رسد. در جایگاه ادبی، نام او به نشانه‌ای تبدیل می‌شود که شاعران برای بیان شدت عشق، رسوایی عاشق، زیبایی محبوب و دگرگونی درونی به کار می‌گیرند. میسامی در مطالعه شعر درباری و روایت‌های عاشقانه فارسی، به اهمیت پیوند میان ساختار روایی و ارزش‌های فرهنگی در شعر فارسی توجه می‌کند (16). شمول نیز در بحث از بافت تصویری شعر فارسی نشان می‌دهد که چهره‌های داستانی در این سنت، غالباً به نمادهایی تبدیل می‌شوند که فراتر از داستان اولیه خود عمل می‌کنند (17). در این

معنا، زلیخا در ادبیات فارسی تاجیکی نه فقط یک شخصیت، بلکه یک رمز فرهنگی و ادبی است.

روش این مقاله توصیفی - تحلیلی است و بر خوانش متون منثور و منظوم مرتبط با زلیخا در محدوده قرون ۱۰ تا ۱۵ میلادی استوار است. در این روش، ابتدا متون منثور تفسیری و روایی بررسی می‌شوند تا روشن شود که زلیخا در سنت نثر چگونه شکل می‌گیرد و چه صفاتی به او نسبت داده می‌شود. سپس متون منظوم و اشارات شاعران تحلیل می‌شوند تا تفاوت میان روایت تفسیری و بازآفرینی شاعرانه مشخص گردد. انتخاب متون بر اساس ارتباط مستقیم با زلیخا، تأثیرگذاری در سنت فارسی تاجیکی، و نقش آنها در تحول سیمای این شخصیت صورت گرفته است. بنابراین، مطالبی که صرفاً درباره زندگی تاریخی یوسف، شجره‌نامه انبیا، ساختار عمومی تورات، یا مقایسه‌های دور با ادبیات جهان باشد، در کانون مقاله قرار نمی‌گیرد. این مقاله می‌کوشد نشان دهد که از ترجمه تفسیر طبری تا منظومه جامی، مسیر تحول زلیخا مسیری خطی و ساده نیست، بلکه مسیری چندمرحله‌ای است که در آن اخلاق، روایت، عشق، زیبایی، عرفان و زبان شاعرانه در هم تنیده می‌شوند. هدف مقاله تحلیل این روند است و از این رو، تمرکز آن بر خود زلیخا و نسبت او با متون فارسی تاجیکی خواهد بود، نه بر بازگویی کامل داستان یوسف.

جایگاه زلیخا در متون منثور فارسی تاجیکی

در متون منثور فارسی تاجیکی، به‌ویژه تفاسیر و قصه‌های دینی، زلیخا نخست در افق اخلاقی و دینی ظاهر می‌شود. در این مرحله، شخصیت او هنوز از چارچوب روایت قرآنی فاصله زیادی نگرفته و نقش اصلی او در نسبت با آزمون یوسف تعریف می‌شود. ترجمه تفسیر طبری، به‌عنوان یکی از مهم‌ترین نمونه‌های نثر تفسیری فارسی، داستان را با تکیه بر اصل قرآنی و با توجه به جنبه‌های هدایت‌گرا آن نقل می‌کند و در چنین ساختاری، زن عزیز بیشتر عاملی برای آشکار شدن پاکدامنی یوسف است (9). از این دیدگاه،

زلیخا در آغاز شخصیتی است که قدرت اجتماعی، موقعیت خانوادگی و میل فردی را با هم دارد، اما همین امکانات به جای آنکه به کمال او بینجامد، او را در معرض لغزش قرار می‌دهد. تفسیر نمونه نیز در تحلیل رفتار زن عزیز، بر جنبه امتحان الهی و پناه بردن یوسف به خداوند تأکید می‌کند و از این جهت، شخصیت زلیخا در خدمت برجسته‌سازی مقام اخلاقی یوسف قرار می‌گیرد (2). با این حال، حتی در همین مرحله نیز زلیخا کاملاً یک‌بعدی نیست؛ زیرا اعتراف او به حقیقت و پذیرش خطا، زمینه‌ای برای تحول بعدی شخصیت او فراهم می‌کند. خرمشاهی در بحث از روایت‌های قرآنی یادآور می‌شود که ایجاز قرآن در شخصیت‌پردازی، به‌گونه‌ای است که تفسیر و ادبیات می‌توانند لایه‌های پنهان شخصیت‌ها را بگشایند (1). بنابراین، نثر تفسیری نخستین، اگرچه زلیخا را در مقام خطاکار معرفی می‌کند، اما امکان فهم او را به‌عنوان شخصیتی در حال دگرگونی نیز از میان نمی‌برد. در تفسیر سورآبادی، تصویر زلیخا از اختصار اخلاقی به سوی تفصیل روایی حرکت می‌کند. سورآبادی در سنتی قرار دارد که در آن تفسیر قرآن با قصه‌پردازی و زبان عاطفی پیوند می‌یابد و همین ویژگی سبب می‌شود که شخصیت زلیخا در مقایسه با روایت موجز قرآنی، آشکارتر و ملموس‌تر شود (10). در این نوع نثر، زلیخا فقط زنی نیست که به یوسف میل می‌ورزد، بلکه انسانی است که با رؤیا، اشتیاق، انتظار و ناکامی درگیر می‌شود. چنین تفصیلی، گرچه گاه از منابع روایی و قصه‌ای فراتر از قرآن تغذیه می‌کند، برای ادبیات فارسی اهمیتی بنیادی دارد؛ زیرا تخیل شاعرانه بعدی، بسیاری از عناصر عاطفی خود را از همین روایت‌های تفصیلی دریافت می‌کند. در قصص الانبیاء نیشابوری نیز این روند گسترش شخصیت آشکار است و زلیخا با سرگذشتی داستانی‌تر، عاطفی‌تر و نمایشی‌تر معرفی می‌شود (12). در اینجا نثر دینی از یک سو به هدف اخلاقی وفادار می‌ماند و از سوی دیگر، به نیاز مخاطب برای شنیدن داستانی کامل، پرکشش و عاطفی پاسخ می‌دهد. این

دوگانگی، یعنی اخلاق و قصه، در شکل‌گیری جایگاه زلیخا بسیار مؤثر است؛ زیرا او هم موضوع هشدار اخلاقی است و هم موضوع همدلی داستانی. مخاطب از یک سو خطای او را می‌بیند و از سوی دیگر، شدت عشق، تنهایی، شکست و سرنوشت او را احساس می‌کند. همین ترکیب است که راه را برای تبدیل زلیخا به شخصیت محبوب ادبی باز می‌کند.

در کشف الاسرار میبیدی، جایگاه زلیخا از سطح روایت و اخلاق به سوی تأویل عرفانی حرکت می‌کند. میبیدی از مفسرانی است که زبان تفسیر را با ذوق عرفانی و بیان ادبی درآمیخته و همین ویژگی باعث می‌شود که داستان‌های قرآنی در اثر او قابلیت معنایی گسترده‌تری پیدا کنند (11). در چنین فضایی، داستان یوسف و زلیخا نه فقط سرگذشت یک پیامبر و یک زن خطاکار، بلکه صحنه ظهور رازهای عشق، ابتلا، صبر و هدایت است. البته در این تأویل عرفانی، پاکدامنی یوسف همچنان مرکز اخلاقی روایت باقی می‌ماند، اما زلیخا نیز از جایگاه صرفاً منفی بیرون می‌آید و به شخصیتی تبدیل می‌شود که عشق او، هرچند آغاز زمینی دارد، می‌تواند معنای رمزی بیابد. زرین کوب در تحلیل میراث صوفیانه نشان می‌دهد که عرفان فارسی در بسیاری از موارد، تجربه‌های انسانی را به نردبانی برای فهم حقیقت تبدیل می‌کند (14). از این منظر، عشق زلیخا اگر تنها در سطح هوس باقی بماند، نشانه سقوط است؛ اما اگر در مسیر رنج، شکست، اعتراف و بریدن از خود قرار گیرد، می‌تواند به نشانه سلوک تبدیل شود. ارنست نیز در معرفی تصوف اسلامی، به همین پیوند میان روایت، تجربه و تأویل اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که متون صوفیانه غالباً رویدادهای بیرونی را به نشانه‌های درونی تبدیل می‌کنند (15). بنابراین، در نثر عرفانی، زلیخا نه تنها زن عزیز مصر، بلکه مظهر انسانی است که از راه عشق آزمایش می‌شود.

یکی از مهم‌ترین نکات در متون منثور آن است که زلیخا در آنها با مجموعه‌ای از صفات متضاد معرفی می‌شود. او زیبا، صاحب

قدرت، مشتاق، خطاکار، فریبنده، ملامت‌شده، معترف و در نهایت قابل تحول است. همین ترکیب صفات متضاد، شخصیت او را از یک چهره ساده اخلاقی به شخصیتی پیچیده تبدیل می‌کند. در روایت‌های تفسیری، او به سبب مراوده و تهمت نکوهش می‌شود، اما به سبب اعتراف به حقیقت از دایره شر مطلق بیرون می‌آید. در تفسیر سوراآبادی، جنبه عاطفی شخصیت او برجسته‌تر است و همین امر سبب می‌شود که خواننده، علاوه بر داوری اخلاقی، با رنج عشق او نیز روبه‌رو شود (10). در قصص الانبیاء نیشابوری، ظرفیت قصه‌پردازی باعث می‌شود که زلیخا در مسیر زمانی و عاطفی طولانی‌تری دیده شود و همین امتداد زمانی، امکان تحول شخصیت او را بیشتر می‌کند (12). در سنت تفسیری، این تحول غالباً به صورت اعتراف به خطا و آشکار شدن صدق یوسف بیان می‌شود؛ اما در سنت عرفانی، این تحول به صورت عبور از عشق مجازی به عشق حقیقی فهمیده می‌شود. شمیل در بررسی عرفان اسلامی نشان می‌دهد که عشق مجازی در بسیاری از روایت‌های صوفیانه، اگر از خودخواهی تهی شود، می‌تواند به مسیر شناخت تبدیل گردد (7). بدین ترتیب، در نثر فارسی تاجیکی، زلیخا از ابتدا میان دو امکان قرار دارد: امکان سقوط در خواش و امکان نجات از طریق اعتراف و تحول.

تفاوت مهم دیگر در متون منثور، نسبت زلیخا با یوسف است. در روایت قرآنی و تفسیرهای نزدیک به آن، زلیخا بیشتر در نسبت با یوسف معنا دارد و هویت مستقل او محدود است. او حضور می‌یابد تا عصمت یوسف، اعتماد او به خداوند و برتری اخلاقی او آشکار شود. اما هرچه روایت تفصیلی‌تر می‌شود، زلیخا نیز گذشته، خواسته، زبان و سرنوشت پیدا می‌کند. در ترجمه تفسیر طبری، تمرکز اصلی همچنان بر یوسف است و زن عزیز در نسبت با آزمون او قرار می‌گیرد (9). در تفسیر سوراآبادی و قصص الانبیاء، زلیخا از سکوت نسبی بیرون می‌آید و به شخصیتی روایی تبدیل می‌شود که می‌توان درباره انگیزه‌ها و عواطفش سخن گفت (10).

این تغییر به لحاظ ادبی بسیار مهم است، زیرا شعر فارسی برای آنکه زلیخا را به نماد عشق تبدیل کند، نیازمند شخصیتی است که درون داشته باشد، رنج بکشد و تحول یابد. از همین رو، می‌توان گفت که نثر تفسیری و قصه‌پردازانه نقش واسطه را میان قرآن و شعر ایفا کرده است. اگر قرآن بنیاد معنوی و اخلاقی داستان را فراهم می‌کند، نثر تفسیری پیکره روایی زلیخا را می‌سازد، و شعر فارسی جان عاطفی و رمزی او را گسترش می‌دهد. این فرایند نشان می‌دهد که جایگاه زلیخا در نثر، جایگاهی میانی و بنیادگذار است؛ نثر او را از بی‌نامی قرآنی به شخصیت‌مندی ادبی می‌رساند و سپس او را به شعر می‌سپارد.

از منظر تاریخ ادبی، متون منثور مرتبط با یوسف و زلیخا همچنین نشان‌دهنده شیوه مواجهه فرهنگ فارسی‌تاجیکی با شخصیت زن در روایت‌های دینی است. زلیخا زنی است که از یک سو با قدرت، زیبایی و اراده شناخته می‌شود و از سوی دیگر، همین عناصر او را در معرض دآوری اخلاقی قرار می‌دهد. ادبیات فارسی در مواجهه با چنین شخصیتی، نه او را کاملاً حذف می‌کند و نه به سادگی می‌پذیرد؛ بلکه او را در فرآیندی طولانی از نقد، ملامت، تفسیر، تأویل و سرانجام تعالی قرار می‌دهد. زرین‌کوب در بحث از کاروان شعر و فرهنگ فارسی نشان می‌دهد که ادبیات کلاسیک فارسی توانسته است شخصیت‌های دینی و اسطوره‌ای را در بافت‌های تازه معنایی بازآفرینی کند (18). این بازآفرینی در مورد زلیخا، به‌ویژه در نثر، با احتیاط اخلاقی همراه است؛ زیرا نویسنده تفسیری نمی‌تواند خطای او را نادیده بگیرد، اما در عین حال، نمی‌تواند شدت حضور او را در داستان انکار کند. بدین ترتیب، نثر فارسی‌تاجیکی زلیخا را در مرز میان نکوهش و همدلی نگاه می‌دارد. این مرز، همان نقطه‌ای است که بعدها شعر عرفانی آن را به سود عشق و تحول معنوی گسترش می‌دهد. در نتیجه، جایگاه زلیخا در متون منثور نه جایگاه قهرمان کامل است و نه جایگاه ضدقهرمان مطلق؛ او شخصیتی است که از طریق خطا، ملامت،

اعتراف و رنج، قابلیت تبدیل شدن به نشانه‌ای عمیق‌تر را پیدا می‌کند.

جایگاه زلیخا در متون منظوم و منظومه‌های عاشقانه و عرفانی

در متون منظوم فارسی‌تاجیکی، زلیخا بیش از هر جای دیگر از محدوده روایت دینی بیرون می‌آید و به یکی از برجسته‌ترین نشانه‌های عشق در شعر فارسی تبدیل می‌شود. شعر فارسی به سبب ماهیت تصویری، عاطفی و نمادین خود، برای بازآفرینی زلیخا امکاناتی دارد که نثر تفسیری از آنها کمتر بهره می‌برد. در شعر، شاعر ناگزیر نیست تنها بر کنش خطاکارانه زلیخا تأکید کند؛ بلکه می‌تواند به رنج او، ملامت او، شور عشق او، پایداری او و تحول درونی او بپردازد. سنایی از نخستین شاعرانی است که در فضای عرفانی شعر فارسی، شخصیت‌های داستانی را به نمادهای معرفتی تبدیل می‌کند و کاربرد نام زلیخا در شعر او نشان می‌دهد که این شخصیت از همان آغاز برای بیان نسبت عاشق، معشوق و عشق قابلیت رمزی داشته است (5). در شعر سنایی، اهمیت زلیخا در این نیست که تنها زنی عاشق یوسف است، بلکه در آن است که نام او می‌تواند به میدان بحث درباره وحدت عشق، عاشق و معشوق وارد شود. این رویکرد، زلیخا را از سطح روایت به سطح مفهوم می‌برد. اگر در نثر تفسیری، زلیخا اغلب در نسبت با خطا و اعتراف دیده می‌شود، در شعر عرفانی، او در نسبت با سوز، طلب و فنا فهمیده می‌شود. این تغییر زاویه دید، اساس تحول جایگاه زلیخا در ادبیات منظوم است.

عطار نیز در سنت عرفانی فارسی، عشق را نیرویی می‌داند که انسان را از سامان عادی زندگی بیرون می‌کشد و او را در معرض آشوب، ملامت و دگرگونی قرار می‌دهد (13). از این منظر، زلیخا برای شعر عطار و سنت نزدیک به او، نمونه مناسبی از عاشقی است که حیثیت، قدرت و آرامش خود را در راه طلب از دست می‌دهد. در منطق عرفانی، عاشق راستین غالباً ملامت‌زده است و ملامت، نشانه صدق عشق اوست. بنابراین، رسوایی زلیخا در برابر زنان مصر

می‌تواند در خوانش عرفانی نه فقط نشانه سقوط اجتماعی، بلکه نشانه آشکار شدن شدت عشق باشد. این نکته در ادبیات فارسی اهمیت دارد، زیرا شعر عاشقانه و عرفانی بارها از رسوایی عاشق به‌عنوان نشانه صداقت او یاد می‌کند. شمیل در بررسی تصویرهای شعر فارسی، نشان می‌دهد که شخصیت‌های روایی در این شعر غالباً از معنای تاریخی و داستانی خود فراتر می‌روند و به نشانه‌هایی برای تجربه‌های انسانی و عرفانی تبدیل می‌شوند (17). زلیخا نیز دقیقاً چنین سرنوشتی دارد: او در شعر فقط زن عزیز مصر نیست، بلکه نامی است برای عاشقی که جمال محبوب او را از خویش بی‌خویش کرده است. این تبدیل، جایگاه زلیخا را در شعر از شخصیت به نماد ارتقا می‌دهد.

در شعر سعدی، زلیخا بیشتر در پیوند با زیبایی یوسف، ملامت عاشق و ناتوانی انسان در برابر جمال ظاهر می‌شود. سعدی در کلیات خود بارها از داستان‌های دینی و تاریخی برای بیان معانی اخلاقی و عاشقانه بهره می‌گیرد و در این میان، زلیخا نمونه‌ای از عاشقی است که دیدن جمال یوسف، داوری دیگران درباره او را دشوار می‌سازد (19). در این نگاه، زلیخا نه صرفاً خطاکار، بلکه انسانی است که در برابر جمالی استثنایی قرار گرفته و واکنش او باید در نسبت با شدت آن جمال فهمیده شود. این رویکرد، به معنای حذف مسئولیت اخلاقی زلیخا نیست، بلکه به معنای پیچیده‌تر کردن داوری درباره اوست. سعدی با زبان اخلاقی و عاشقانه خود، معمولاً میان داوری و همدلی تعادل برقرار می‌کند؛ از این رو، وقتی از زلیخا سخن می‌گوید، هم زمینه ملامت او را حفظ می‌کند و هم به مخاطب یادآور می‌شود که دیدن جمال یوسف، حال عاشق را دگرگون می‌کند. همین ظرافت سبب می‌شود که زلیخا در شعر سعدی، چهره‌ای انسانی‌تر و قابل‌فهم‌تر بیابد. او دیگر فقط عامل آزمون یوسف نیست، بلکه نمونه‌ای از انسانی است که در برابر زیبایی بی‌قرار می‌شود و همین بی‌قراری او را به موضوع تأمل اخلاقی و عاطفی تبدیل می‌کند.

در شعر مولوی، جایگاه زلیخا به‌ویژه از منظر تحول عشق اهمیت می‌یابد. مولوی عشق را نیرویی می‌داند که انسان را از محدودیت‌های عقل عادی و هویت فردی بیرون می‌برد و او را به حقیقتی فراتر متصل می‌کند (20). فروزانفر در شرح احوال و تحلیل آثار مولوی، نشان می‌دهد که مولوی در بسیاری از داستان‌ها و تمثیل‌ها از عناصر روایی برای بیان حرکت روحانی انسان استفاده می‌کند (21). در چنین نظام فکری، عشق زلیخا را می‌توان در مسیری دید که از میل آغاز می‌شود، اما اگر از خودخواهی و تملک عبور کند، به حقیقت عشق نزدیک می‌شود. چیتیک نیز در تحلیل راه عشق در اندیشه مولوی، تأکید می‌کند که عشق در این سنت، نیرویی است که عاشق را می‌سوزاند تا از خود محدود خویش آزاد شود (6). بنابراین، زلیخا در افق مولویانه می‌تواند نمونه‌ای باشد از انسانی که ابتدا گرفتار صورت است، اما همین صورت، اگر درست فهمیده شود، می‌تواند آینه معنا گردد. تفاوت شعر مولوی با نثر تفسیری در همین نقطه است: نثر تفسیری معمولاً رفتار زلیخا را در چارچوب خطا و عبرت تحلیل می‌کند، اما شعر مولوی امکان می‌دهد که عشق او در مسیر دگرگونی باطنی فهمیده شود. البته این تأویل، خطای آغازین او را انکار نمی‌کند، بلکه آن را نقطه آغاز سفری می‌داند که به رهایی از نفس می‌انجامد.

با رسیدن به جامی، زلیخا کامل‌ترین صورت ادبی و عرفانی خود را در محدوده مورد بحث می‌یابد. منظومه یوسف و زلیخای جامی یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های بازآفرینی داستان در شعر فارسی تاجیکی است و در آن، زلیخا نه شخصیتی گذرا، بلکه محور عاطفی و معنوی روایت است (8). جامی با ساختن گذشته، رؤیا، عشق، انتظار، شکست، پیری، فقر، توبه و دگرگونی زلیخا، او را به شخصیتی دارای سیر درونی تبدیل می‌کند. در این منظومه، زلیخا در آغاز دلبسته جمال یوسف است، اما این دلبستگی به تدریج از سطح تملک جسمانی فاصله می‌گیرد و به طلبی عمیق‌تر تبدیل می‌شود. زرین‌کوب در بحث از میراث صوفیانه، چنین روندی را

از ویژگی‌های مهم ادبیات عرفانی فارسی می‌داند که در آن عشق انسانی می‌تواند به زبان بیان حقیقت تبدیل شود (14). جامی نیز در همین سنت، عشق زلیخا را از سطح شور زمینی به سوی معنای عرفانی هدایت می‌کند. در این اثر، جایگاه زلیخا از همه مراحل پیشین فراتر می‌رود؛ او دیگر فقط آزمون یوسف، زن ملامت‌شده یا عاشق رسوا نیست، بلکه انسانی است که از مسیر عشق و رنج به آگاهی می‌رسد. این نکته سبب می‌شود که منظومه جامی نقطه اوج تحول جایگاه زلیخا در ادبیات فارسی تاجیکی قرون ۱۰ تا ۱۵ میلادی دانسته شود.

در منظومه جامی، تحول زلیخا بر پایه حرکت از جمال محسوس به حقیقت معنوی شکل می‌گیرد. در آغاز، یوسف برای زلیخا زیباترین صورت ممکن است و عشق او به این صورت، آرامش و قرار او را می‌رباید (8). اما با گذشت زمان، این عشق او را از جاه، قدرت، جوانی و زیبایی ظاهری جدا می‌کند و همین جدایی، زمینه دگرگونی معنوی او می‌شود. در اینجا عشق، نیرویی دوگانه است: از یک سو زلیخا را می‌شکند و از سوی دیگر، او را می‌سازد. شمول در تحلیل سنت عرفانی اسلام، به این ویژگی عشق اشاره می‌کند که عاشق را از خود تهی می‌سازد تا امکان دریافت حقیقت فراهم شود (7). ارنست نیز در توضیح سنت صوفیانه، رنج عشق را یکی از راه‌های تغییر درونی و عبور از نفس می‌داند (15). از این منظر، پیری و فرسودگی زلیخا در جامی فقط نشانه از دست رفتن زیبایی نیست، بلکه مرحله‌ای از فروپاشی خود پیشین اوست. هنگامی که زلیخا از صورت یوسف به حقیقتی فراتر متوجه می‌شود، جایگاه او نیز تغییر می‌کند؛ او از زنی خواهان وصال جسمانی به عاشقی تبدیل می‌شود که حقیقت محبوب را در افقی معنوی درمی‌یابد. همین تحول، منظومه جامی را از یک داستان عاشقانه صرف جدا می‌کند و آن را به متنی عرفانی درباره سیر عشق تبدیل می‌سازد. تفاوت نظم و نثر در تصویر زلیخا را می‌توان در چند محور اصلی خلاصه کرد، بی‌آنکه مقاله به فهرست‌سازی فروکاسته شود. نثر،

به‌ویژه نثر تفسیری، بیشتر به کنش زلیخا توجه دارد؛ یعنی می‌پرسد او چه کرد، چرا نکوهیده شد، چگونه حقیقت آشکار شد و اعتراف او چه معنایی دارد. شعر، در مقابل، بیشتر به حال زلیخا توجه می‌کند؛ یعنی می‌پرسد او چه رنجی کشید، عشق او چه صورتی داشت، ملامت چه اثری بر او گذاشت، و چگونه می‌توان از تجربه او معنای عرفانی استخراج کرد. در نثر، زلیخا تابع منطق روایت و اخلاق است، اما در شعر، تابع منطق تصویر، عاطفه و نماد. بهار در سبک‌شناسی خود نشان می‌دهد که تفاوت میان نثر و شعر فارسی فقط تفاوت در وزن و زبان نیست، بلکه تفاوت در شیوه اندیشیدن و ساختن معنا نیز هست (4). میسامی نیز درباره شعر فارسی قرون میانه، بر اهمیت ساختارهای روایی و عاشقانه در شکل‌دهی به ارزش‌های ادبی تأکید می‌کند (16). این تفاوت در مورد زلیخا به‌روشنی دیده می‌شود: نثر او را توضیح می‌دهد، اما شعر او را تجربه‌پذیر می‌کند؛ نثر او را در صحنه داوری قرار می‌دهد، اما شعر او را به درون عاشقانه و عرفانی می‌برد. از این رو، جایگاه زلیخا در شعر فارسی تاجیکی عمیق‌تر، گسترده‌تر و نمادین‌تر از جایگاه او در نثر است.

در کنار شاعران اصلی دوره، توجه به سنت کلی شعر فارسی نیز نشان می‌دهد که نام زلیخا به تدریج به یکی از نشانه‌های تثبیت‌شده در دستگاه تصویرپردازی عاشقانه تبدیل شده است. حتی هنگامی که شاعری مستقیماً داستان یوسف و زلیخا را باز نمی‌گوید، ذکر نام زلیخا برای مخاطب مجموعه‌ای از معناها را زنده می‌کند: عشق شدید، جمال یوسف، رسوایی عاشق، ملامت زنان، بریدن دست‌ها، زندان، صبر، انتظار و سرانجام امکان وصال یا تعالی. صفا در تاریخ ادبیات فارسی نشان می‌دهد که شعر فارسی از همان قرون نخستین، از داستان‌های دینی برای ساختن شبکه‌ای از تلمیحات و اشارات بهره گرفته است (3). زرین‌کوب نیز در بحث از شعر فارسی، قدرت تلمیح را یکی از ویژگی‌های مهم این سنت می‌داند؛ زیرا یک نام می‌تواند جهانی از معنا را در ذهن مخاطب احضار

کند (18). زلیخا دقیقاً چنین نامی است. وقتی شاعر از زلیخا سخن می‌گوید، لازم نیست همه داستان را بازگو کند؛ نام او به‌تنهایی کافی است تا تجربه‌ای گسترده از عشق، خطا، ملامت و دگرگونی را یادآور شود. این وضعیت نشان می‌دهد که جایگاه زلیخا در شعر، صرفاً وابسته به منظومه‌های مستقل نیست، بلکه در سراسر زبان شاعرانه فارسی حضور دارد.

با این همه، باید توجه داشت که تحول زلیخا در شعر فارسی تاجیکی به معنای حذف کامل جنبه اخلاقی داستان نیست. حتی در عرفانی‌ترین خوانش‌ها، پاکدامنی یوسف و خطای آغازین زلیخا همچنان بخشی از ساختار معنا باقی می‌ماند. تفاوت در این است که شعر عرفانی خطا را پایان شخصیت نمی‌داند، بلکه آن را نقطه آغاز دگرگونی می‌بیند. در سنایی، نام زلیخا می‌تواند در کنار مفاهیم بلند عشق و وحدت قرار گیرد (5). در عطار، ملامت و بی‌قراری عاشق به بخشی از حقیقت عشق تبدیل می‌شود (13). در مولوی، عشق می‌تواند از هر مبدأیی آغاز شود و در نهایت انسان را به مقصدی دیگر برساند (20). در سعدی، شدت جمال یوسف زمینه فهم حال زلیخا را فراهم می‌کند (19). در جامی، همه این عناصر در یک روایت کامل جمع می‌شود و زلیخا به شخصیتی تبدیل می‌شود که هم از خطا عبور کرده و هم به معنای عشق دست یافته است (8). بنابراین، شعر فارسی تاجیکی زلیخا را نه یکسره تبرئه می‌کند و نه برای همیشه محکوم می‌سازد؛ بلکه او را در مسیر انسانی و عرفانی تحول قرار می‌دهد. همین نگاه چندلایه است که این شخصیت را برای ادبیات فارسی ماندگار کرده است.

نتیجه‌گیری

بررسی جایگاه زلیخا در متون نظم و نثر ادبیات فارسی تاجیکی از قرن ۱۰ تا ۱۵ میلادی نشان می‌دهد که این شخصیت در طول زمان از یک چهره فرعی و وابسته به روایت یوسف به یکی از مهم‌ترین نشانه‌های عشق، ملامت، رنج، دگرگونی و تعالی در ادبیات فارسی تبدیل شده است. زلیخا در آغاز، در چارچوب روایت دینی و

اخلاقی شناخته می‌شود و نقش او عمدتاً در نسبت با آزمون یوسف و آشکار شدن پاکدامنی او معنا دارد. در این سطح، او زنی است که میل، قدرت و اراده‌اش به خطا می‌انجامد و همین خطا، زمینه داوری اخلاقی درباره او را فراهم می‌کند. با این حال، حتی در همین مرحله نیز شخصیت او به کلی بسته و یک‌بعدی نیست؛ زیرا اعتراف، ملامت و پذیرش حقیقت، امکان تحول بعدی او را نشان می‌دهد. از این رو، نخستین نتیجه مقاله آن است که زلیخا از همان آغاز در مرز میان نکوهش و امکان رستگاری قرار دارد.

در متون مثنوی، به‌ویژه تفاسیر و قصص الانبیاء، جایگاه زلیخا بیشتر بر محور اخلاق، روایت، خطا، اعتراف و عبرت شکل می‌گیرد. نثر تفسیری معمولاً با احتیاط بیشتری با این شخصیت برخورد می‌کند و نمی‌کوشد خطای او را نادیده بگیرد. با وجود این، همین نثرها با افزودن جزئیات داستانی، زمینه انسانی‌تر شدن زلیخا را فراهم می‌کنند. در این متون، او فقط یک عنوان یا یک نقش کوتاه نیست، بلکه به‌تدریج دارای گذشته، اشتیاق، رنج و سرنوشت می‌شود. این تحول در نثر اهمیت فراوان دارد، زیرا اگر متون تفسیری و قصه‌پردازانه چنین پیکره‌ای برای زلیخا نمی‌ساختند، شعر فارسی نمی‌توانست از او شخصیتی تا این اندازه زنده، عاطفی و نمادین بیافریند. بنابراین، نثر فارسی تاجیکی نقش واسطه‌ای مهم میان روایت دینی و تخیل شاعرانه ایفا کرده است.

در متون منظوم، جایگاه زلیخا گسترش بیشتری پیدا می‌کند. شعر فارسی تاجیکی، برخلاف نثر تفسیری، تنها به کنش بیرونی زلیخا توجه ندارد، بلکه به حال درونی، رنج عاشقانه، ملامت، بی‌قراری و امکان تحول او می‌پردازد. در شعر، زلیخا از «زن عزیز مصر» به «عاشق ملامت‌دیده» و سپس به «نماد طلب و دگرگونی» تبدیل می‌شود. شاعران با استفاده از نام او، مفاهیمی چون شدت عشق، سلطه جمال، رسوایی عاشق، عبور از نفس، و حرکت از مجاز به حقیقت را بیان کرده‌اند. در این مرحله، زلیخا دیگر فقط بخشی از داستان یوسف نیست، بلکه یکی از عناصر پایدار زبان عاشقانه و

عرفانی فارسی است. نام او در شعر، نیازی به توضیح طولانی ندارد؛ زیرا خود به تنهایی مجموعه‌ای از تصاویر و معناهای آشنا را در ذهن مخاطب برمی‌انگیزد.

اوج این تحول در منظومه یوسف و زلیخای جامی دیده می‌شود. در این منظومه، زلیخا دارای سیر کامل درونی است: از رؤیا و اشتیاق آغاز می‌کند، به عشق و خطا می‌رسد، رسوایی و ملامت را تجربه می‌کند، در رنج و فرسودگی فرو می‌رود، و سرانجام به مرحله‌ای از دگرگونی معنوی دست می‌یابد. اهمیت جامی در آن است که زلیخا را نه فقط به عنوان شخصیت عاشق، بلکه به عنوان انسانی در مسیر تحول تصویر می‌کند. در این تصویر، عشق زلیخا در آغاز مسئله‌مند و زمینی است، اما در پایان به نیرویی برای شکستن خود و رسیدن به معنایی فراتر تبدیل می‌شود. به همین دلیل، منظومه جامی را می‌توان کامل‌ترین بیان ادبی و عرفانی جایگاه زلیخا در دوره مورد بررسی دانست.

نتیجه دیگر مقاله آن است که تفاوت میان نثر و نظم در بازنمایی زلیخا، تفاوتی اساسی و معنادار است. نثر بیشتر به داور، روایت و تبیین اخلاقی می‌پردازد، اما نظم به تجربه، تصویر و تأویل عاطفی و عرفانی توجه دارد. نثر می‌پرسد زلیخا چه کرد و نتیجه کار او چه بود؛ شعر می‌پرسد زلیخا چه کشید و عشق او چه معنایی می‌تواند داشته باشد. نثر او را در صحنه آزمون قرار می‌دهد، اما شعر او را به درون تجربه عاشقانه می‌برد. همین تفاوت سبب شده Egyptian dignitary, later exegetical, narrative, mystical, and poetic traditions gradually assigned her a name, a history, an emotional depth, and a spiritual destiny (1). In Qur'anic commentary, the episode primarily functions as a moral and theological scene in which Joseph's chastity, prophetic discipline, and refuge in God are foregrounded (2). However, Persian-Tajik literary culture expanded this concise scriptural framework into a broader

است که زلیخا در نثر، شخصیتی قابل تحلیل و در شعر، شخصیتی قابل تجربه باشد. در نتیجه، برای فهم کامل جایگاه زلیخا باید هر دو حوزه را با هم دید، زیرا یکی پیکره روایی او را می‌سازد و دیگری روح عاطفی و نمادین او را گسترش می‌دهد.

در مجموع، زلیخا در ادبیات فارسی تاجیکی شخصیتی ثابت، ساده یا تک‌معنا نیست. او در آغاز با خطا و خواهش شناخته می‌شود، اما در مسیر ادبیات به عاشقی رنج‌کشیده، ملامت‌پذیر و دگرگون‌شونده تبدیل می‌گردد. این تحول نشان می‌دهد که ادبیات فارسی تاجیکی توانسته است یک شخصیت روایی را از سطح حکایت دینی به سطح نماد فرهنگی و عرفانی ارتقا دهد. زلیخا حامل پرسش‌هایی درباره زن، عشق، گناه، زیبایی، اراده، توبه و رستگاری است و همین چندلایگی، او را به یکی از مهم‌ترین چهره‌های داستانی در سنت فارسی تبدیل کرده است. مطالعه جایگاه او در متون نظم و نثر، نه فقط مطالعه یک شخصیت ادبی، بلکه مطالعه شیوه‌ای است که ادبیات فارسی تاجیکی از طریق آن روایت دینی را به تجربه انسانی و عرفانی بدل می‌سازد.

مشارکت نویسندگان

در نگارش این مقاله تمامی نویسندگان نقش یکسانی ایفا کردند.

تعارض منافع

در انجام مطالعه حاضر، هیچ‌گونه تضاد منافی وجود ندارد.

EXTENDED ABSTRACT

This article examines the position of Zulaikha in Persian-Tajik poetic and prose texts from the 10th to the 15th centuries CE, focusing on the transformation of her literary image from a marginal Qur'anic figure into a complex symbolic character in classical Persian literature. Although the Qur'anic narrative does not name Zulaikha explicitly and refers to her through her social position as the wife of the

field of ethical, emotional, and mystical interpretation. Within this field, Zulaikha becomes more than the woman who tempts Joseph; she becomes a figure through whom authors explore beauty, desire, blame, repentance, love, spiritual testing, and the possibility of transformation. The article therefore approaches Zulaikha not as a historical personality, but as a literary and hermeneutic construct shaped by prose exegesis, prophetic tales, lyrical allusion, and Sufi symbolism.

The study is grounded in a descriptive-analytical method and concentrates on selected Persian-Tajik prose and poetic texts in which Zulaikha's presence is meaningful for the interpretation of Joseph's story. In early prose materials, particularly Persian exegetical writings, Zulaikha is generally presented within a moral framework: her desire becomes the occasion for Joseph's spiritual trial, and her confession later confirms the truth of his innocence. The Persian translation of Tabari's commentary preserves a relatively close relation to the Qur'anic structure and thus emphasizes the ethical function of the episode rather than a fully developed romantic psychology (9). In Surabadi's commentary, the narrative becomes more expansive and affective, allowing Zulaikha to appear with greater emotional and dramatic intensity (10). Nishaburi's *Qisas al-Anbiya* further strengthens the narrative and story-like dimensions of the character by embedding her

in a wider tradition of prophetic storytelling (12). Maybudi's *Kashf al-Asrar*, meanwhile, opens the episode to mystical interpretation and makes the story available for reflections on love, trial, inward transformation, and divine wisdom (11). These prose traditions form the necessary bridge between Qur'anic concision and poetic expansion, since they provide the narrative detail and affective texture that later poets use to develop Zulaikha as a symbolic figure.

The article argues that prose and poetry construct Zulaikha differently. In prose, especially exegetical prose, she is usually interpreted through the categories of sin, temptation, confession, moral warning, and eventual recognition of truth. In poetry, however, her role becomes more expansive and symbolic. Persian poetry transforms Zulaikha into a sign of overwhelming love, the lover's humiliation, the power of beauty, and the movement from external form toward inner meaning. Sana'i's poetry is significant in this process because it brings narrative figures into the symbolic language of mystical reflection, allowing Zulaikha to appear not merely as a morally problematic woman but as part of the larger metaphysics of lover, beloved, and love (5). Attar's poetic world, with its emphasis on annihilating love, blame, and spiritual bewilderment, further enables a reading of Zulaikha as a lover whose social disgrace may be reinterpreted as evidence of the consuming force of love (13). Sa'di uses Zulaikha in a more ethical and lyrical register, often linking

her to the irresistible beauty of Joseph and to the difficulty of judging the lover without recognizing the force of beauty that has overwhelmed her (19). In Rumi's poetic universe, love is a transformative power that can begin in attachment to form yet lead the soul beyond form, and this view makes Zulaikha available as a figure of passage from lower desire toward higher realization (20). Such poetic treatments show that Zulaikha's literary position cannot be reduced to her initial transgression.

The culmination of Zulaikha's literary transformation is found in Jami's *Yusuf va Zulaikha*, where she becomes a fully developed character with a narrative arc, psychological depth, and mystical destiny. Jami does not merely repeat the inherited story; he reshapes it into a structured account of dream, desire, loss, blame, aging, repentance, and spiritual refinement (8). In this version, Zulaikha begins as a lover captivated by Joseph's visible beauty, but her love gradually exceeds the limits of bodily desire and becomes a path of suffering, dispossession, and inward awakening. This transformation corresponds to a broader Sufi understanding of love as a force that destroys egoic attachment and turns the lover toward truth (7). Zarrinkoub's discussion of the Sufi heritage helps clarify why Persian mystical literature could reinterpret an apparently problematic passion as a possible stage in spiritual development (14). Chittick's analysis of the Sufi path of love also illuminates the

conceptual background of such a transformation, especially the idea that love can move the human being from self-centered desire to a more universal and divine orientation (6). In this framework, Jami's Zulaikha is neither simply exonerated nor simply condemned; rather, she is represented as a human being transformed through the painful discipline of love.

The broader literary-historical context confirms that Zulaikha's image belongs to the dynamic interaction of religious narrative, Persian poetics, and Sufi hermeneutics. Safa's account of Persian literary history shows that stories of prophets entered Persian literature not as static religious reports, but as living narrative materials repeatedly reshaped by poets, commentators, and storytellers (3). Bahar's stylistic studies also help explain why the shift from prose to poetry changes the semantic possibilities of a figure such as Zulaikha: prose tends to explain, classify, and moralize, while poetry intensifies, symbolizes, and internalizes experience (4). Meisami's work on medieval Persian court poetry further supports the view that narrative figures in Persian literature often serve as cultural signs through which social, ethical, and aesthetic values are negotiated (16). Schimmel's studies of Persian poetic imagery likewise show that a single name can evoke an entire symbolic universe of love, beauty, suffering, and spiritual longing (17). Thus, when poets invoke Zulaikha, they do not need to retell the full story; her name alone recalls Joseph's beauty,

the women of Egypt, public blame, frustrated desire, spiritual trial, and the possibility of eventual redemption. This density of allusion is what gives Zulaikha her enduring literary power.

The article concludes that Zulaikha's position in Persian-Tajik literature from the 10th to the 15th centuries is neither fixed nor one-dimensional. In early prose, she is primarily a moral and narrative figure whose role is tied to Joseph's trial and innocence. In later prose and prophetic tales, she acquires greater emotional and narrative depth. In poetry, especially mystical poetry, she becomes a symbolic figure of love, blame, longing, and transformation. Jami's Yusuf va Zulaikha represents the most complete form of this development, presenting her as a character who moves from desire and error toward suffering, self-loss, and spiritual renewal. The study demonstrates that Persian-Tajik literature does not simply reproduce the inherited religious narrative; it reinterprets it through the languages of ethics, love, beauty, and mysticism. Zulaikha's significance therefore lies in her capacity to mediate between religious story and literary imagination, between moral warning and human sympathy, and between earthly love and the possibility of transcendence.

References

1. Khorramshahi Ba-D. Daneshnameh-ye Quran va Quran-Pazhuhi2007.
2. Makarim Shirazi N. Tafsir-e Nemuneh2001.
3. Safa Z. Tarikh-e Adabiyat dar Iran1991.
4. Bahar MT. Sabk-shenasi1992.

5. Sana'i H. Divan-e Sana'i1983.
6. Chittick WC. Sufi Path of Love: SUNY Press; 1983.
7. Schimmel A. Mystical Dimensions of Islam: University of North Carolina Press; 1975.
8. Jami Aa-R. Yusuf va Zulaikha1987.
9. Tabari. Tarjomeh-ye Tafsir-e Tabari1984.
10. Surabadi AA. Tafsir-e Surabadi2002.
11. Maybudi Ra-D. Kashf al-Asrar va Uddat al-Abrar1988.
12. Nishaburi Al. Qisas al-Anbiya2003.
13. Attar Fa-D. Divan-e Attar1998.
14. Zarrinkoub A. Arzesh-e Miras-e Sufiyaneh2000.
15. Ernst CW. Sufism: An Introduction to the Mystical Tradition of Islam: Shambhala; 1997.
16. Meisami JS. Medieval Persian Court Poetry: Princeton University Press; 1987.
17. Schimmel A. A Two-Colored Brocade: University of North Carolina Press; 1992.
18. Zarrinkoub A. Ba Karavan-e Helleh1997.
19. Sa'di Ma-D. Kulliyat-e Sa'di2004.
20. Rumi Ja-D. Mathnawi-ye Ma'nawi1996.
21. Foruzanfar Ba-Z. Sharh-e Ahval va Naqd va Tahlil-e Asar-e Mawlana1998.